

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

نویسنده: کیومرث

۱۴ اپریل ۲۰۲۵

## استعمار و معماری سلطه، بازشناسی اصول بنیادین آن بخش دوم:

### حکومت بر ترس: بازتولید سلطه از طریق قهر طبقاتی

در منطق سلطه استعماری، مشروعیت جای خود را به قهر می‌دهد؛ نه با رضایت توده‌ها، بلکه با سرکوب آن‌هاست که نظم مسلط بازتولید می‌شود.

- بازداشت، شکنجه، اعدام و سرکوب قیام‌ها ابزارهای روزمره طبقة حاکماند برای درهم‌شکستن هرگونه مبارزه طبقاتی و آزادیخواهانه.
- نظام اطلاعاتی و پولیسی همچون ابزاری در دست سرمایه دار وابسته، با هدف کنترل نیروهای مترقی و انقلابی به کار گرفته می‌شود.
- عدالتِ صوری دادگاه‌ها، تنها نقاب‌ست بر چهره خشن دیکتاتوری؛ حاکمان پاسخگو نیستند، چرا که دستگاه قضا خود بخشی از ماشین سرکوب طبقاتی‌ست.

فانون می‌گوید:

«استعمار در وهله اول، رابطه‌ای است بر اساس خشونت... در آن، تنها زبان قابل‌درک، زبان تفنگ است.»

### اقتصاد سلطه: انباشت سرمایه از دل چپاول استعماری

در ساختار استعماری، سیاست چیزی جز ابزار تضمین سلطه اقتصادی نیست؛ دولت استعمارگر به‌منابۀ کارفرمای کلان، مالک انحصارات و نگهبان مناسبات نابرابر طبقاتی عمل می‌کند.

- زمین‌های دهقانان به سود شرکت‌های خارجی و سرمایه‌داران مهاجر مصادره می‌شود؛ سلب مالکیت، آغاز فرودست کردن اجباری‌ست.
- منابع طبیعی غارت می‌شود تا موتور انباشت سرمایه در مرکز امپریالیسم به حرکت درآید.
- مالیات‌ها ابزار انتقال ارزش از طبقات فرودست به نظام جهانی سرمایه‌اند؛ بهره‌کشی مضاعف در لباس قانون.

## ایدئولوژی سرنیزه: فرهنگ، صورت نرم سلطه طبقاتی استعمار

سلطه فرهنگی هرگز خودبنیاد نیست؛ پیش شرط آن، استقرار ساختارهای سیاسی-نظامی سرمایه داری امپریالیستی است. بدون قهر اولیه، هیچ هژمونی ایدئولوژیک امکان نهادینه شدن ندارد.

- ارتش و دولت استعماری بستر مادی سلطه نمادین را می‌سازند؛ زور، پیش‌درآمد پذیرش است.
- زبان استعمارگر، نه فقط ابزار ارتباط، بلکه حامل مناسبات سلطه و حامل ایدئولوژی طبقه حاکم است؛ آموزش آن در مدارس، تربیت نسل‌هایی برای انقیاد است.
- رسانه‌های تحت کنترل، آگاهی کاذب تولید می‌کنند؛ سوژه استعماری را از خود بیگانه و سرسپرده بازتولید می‌کنند.
- حذف آموزش بومی، قطع رابطه نسل‌ها با حافظه تاریخی و طبقاتی‌شان است؛ قطع زنجیره پایداری.
- هر تلاش برای بازآفرینی هویت و آگاهی انقلابی، به مثابه تهدیدی علیه انحصار ایدئولوژیک سرکوب می‌شود.

فرهنگ در خدمت سلطه است، مگر زمانی که در خدمت رهایی طبقه فرودست و یا زحمتکش قرار گیرد.

نمونه‌های تاریخی سلطه نظامی و سیاسی در استعمار

- الجزایر تحت استعمار فرانسه (1830-1962) ورود ارتش فرانسه با خشونت شدید، مصادره زمین‌ها، سرکوب قیام‌ها و برقراری نظام حکومتی فرانسوی بر بومیان.
- هند تحت استعمار بریتانیا: پس از شورش ۱۸۵۷، دولت بریتانیا مستقیماً کنترل سیاسی هند را در دست گرفت، ارتش خود را گسترش داد، و نهادهای استعماری مانند دادگاه‌های بریتانیایی را جایگزین ساختارهای سنتی کرد.
- کنگو در دوران لئوپولد دوم: یکی از هولناک‌ترین نمونه‌های سلطه نظامی و بهره‌کشی که با خشونت عریان، میلیون‌ها نفر را قربانی کرد.

## خشونت به‌مثابه زیربنا: سلطه سیاسی-نظامی در منطق استعماری

استعمار، اگرچه چهره‌های فرهنگی، روانی و اقتصادی به خود می‌گیرد، در بنیاد خود چیزی جز خشونت سازمان‌یافته طبقه حاکم بر طبقات و ملل فرودست نیست. آنچه در ساحت ایدئولوژی و فرهنگ تبلور می‌یابد، تنها بازتابی از مناسبات مادی سلطه است؛ مناسباتی که بر پایه زور، اشغال، و انقیاد سیاسی-نظامی بنا شده‌اند.

سلطه نظامی نه صرفاً ابزار، بلکه زیربنای مادی است که بر شانه آن، ایدئولوژی حاکم، مناسبات تولید وابسته، و فرهنگ استعماری شکل می‌گیرند. استعمارگر، پیش از آن‌که آموزگار یا سرمایه دار باشد، سرباز است؛ پیش از آن‌که فرهنگ صادر کند، اشغال می‌کند.

■ اشغال فیزیکی سرزمین، نخستین گام در جداسازی انسان از ابزار تولید، از حافظه تاریخی، و از امکان ایستادگی است.

■ قهر سیاسی، با انهدام ساختارهای بومی قدرت، زمینه را برای بازتولید مناسبات طبقاتی وابسته فراهم می‌کند.

■ خشونت اولیه به‌تدریج در قالب سلطه نمادین درونی می‌شود: سکوت، انقیاد، خودسانسوری و بیگانگی.

تا زمانی‌که ساختارهای قهر و انقیاد سیاسی پابرجا هستند، هیچ گفتمان فرهنگی یا ذهنی نمی‌تواند خودآئین و رهایی‌بخش باشد. تحلیل استعمار، بدون محور قرار دادن خشونت به‌عنوان زیربنای مادی سلطه، دچار ایدئالیسم است.

سلطه سیاسی-نظامی نه یکی از ابزارها، بلکه شرط امکان تمام اشکال دیگر سلطه استعماریست؛ و تا زمانی که این زیربنا واژگون نشود، رهائی ممکن نیست.

### **ارتش و قانون: ابزارهای بازتولید سلطه امپریالیستی در خدمت سرمایه‌داری جهانی**

ارتش و قانون، در دستگاه استعماری، نه تنها ابزار تصرف بلکه سازوکارهای بازتولید سلطه طبقاتی و امپریالیستی‌اند. ارتش، با خشونت عریان، بستر سرکوب مردمی را فراهم می‌کند، و قانون، با نقاب نظم، منافع سرمایه داری متروپل را در قالب حقوقی نهادینه می‌سازد. هر دو، بازوهای دولت سرمایه‌داری‌اند که در خدمت انقیاد نیروهای مولد بومی عمل می‌کنند.

### **نابودی تخیل سیاسی: سرکوب بومی و مهندسی قدرت از سوی استعمار**

پس از تثبیت کنترل نظامی، استعمار با سرکوب سیاسی و تخریب نمادهای قدرت بومی، زمینه را برای سلطه پایدار فراهم می‌سازد. رهبران سنتی یا حذف فزیک می‌شوند یا به عروسک‌های نمایشی قدرت بدل می‌گردند. ساختارهای نوین اداری، قضائی و انتظامی که مستقیماً به قدرت مرکزی استعمارگر وابسته‌اند، جایگزین ساختارهای بومی می‌شوند. این فرایند، نه تنها استقلال عملی جوامع را از میان می‌برد، بلکه تخیل سیاسی مردم را نیز می‌خشکاند و امکان خلق بدیل‌های رهائی‌بخش را نابود می‌سازد.

ادامه دارد ...

تاریخ: ۱۱ اپریل ۲۰۲۵